




فرانتس فانون / علیرضا میرسپاسی : درباره فرهنگ ملی



بنیاد فرهنگ خنجرین

نامه نور

شماره هشتم و نهم
خردادماه ۱۳۵۹

rouzaneha.org

(ویژه نامه ایل بختیاری)

«نگاهی به فرهنگ قومی» - «سهراب هم برد» - «در باره فرهنگ ملی» - «میرسپاسی»
«ایل بختیاری‌ها» - «از زبان پیر ایل» - «این شب دراز که خون گل دارد» - «گذری به بیلاق بختیاری‌ها»
«ساخته‌های ایل» - «شعر و موسیقی ایل» - «در باره بیت‌های بختیاری» - «قصه در ایل»
«عروسی در ایل» - «باران که نبارد» - «باوران ایل در سیانه راه کوچ» - «درمان در ایل» - «برگ در ایل»
«ایل نشینی در ایران» - «نمونه: ایل بختیاری» - «از میان نامه‌ها» - «در سوگ قتی زاده»
«صحنه آرای (۲)» - «تاریخچه» - «تلویزیون و سینما» - «واقعیت» - «براد هولاند و کارهایش»



از صفحه ۴ تا صفحه ۱۰	سرمقاله
سردبیر	■ نگاهی به فرهنگ قومی
rouzaneha.org	ادبیات
از صفحه ۱۱ تا ۳۹	■ سهراب هم مرد
علیرضا میرسپاسی	■ در باره فرهنگ ملی
از صفحه ۴۰ تا ۴۸	اشعار قومی
دکتر محمد علی صوتی	■ میوریتسا
از صفحه ۴۹ تا صفحه ۲۲۸	فرهنگ قومی
گروه تحقیق	■ پیشگفتار
گروه تحقیق	■ گزارش اول - با بختیاری‌ها
گروه تحقیق	■ گزارش دوم - از زبان پیر ایل
مجید فروتن	■ گزارش سوم - این شب دراز که خون گل دارد
گروه تحقیق	■ گزارش چهارم - گذری به بیلاق بختیاری‌ها
گروه تحقیق	■ گزارش پنجم - بافته‌های ایل
گروه تحقیق	■ گزارش ششم - شعر و موسیقی ایل
گروه تحقیق	■ - در باره بیت‌های بختیاری
گروه تحقیق	■ بیت‌های بختیاری
مجید فروتن	■ گزارش هفتم - قصه در ایل
گروه تحقیق	■ گزارش هشتم - عروسی در ایل
گروه تحقیق	■ گزارش نهم - باران که نبارد
گروه تحقیق	■ گزارش دهم - یاوران ایل در میانه راه کوچ
گروه تحقیق	■ گزارش یازدهم - درمان در ایل

از صفحه ۴ تا صفحه ۱۰	سرمقاله
سردبیر	■ نگاهی به فرهنگ قومی
rouzaneha.org از صفحه ۱۱ تا ۳۹	ادبیات
	■ سهراب هم مرد
	■ در باره فرهنگ ملی نوشته فرانتس فانون ترجمه : علیرضا میرسپاسی
از صفحه ۴۰ تا ۴۸	اشعار قومی
	■ میوریتسا ترجمه از زبان رومانی : دکتر محمد علی صوتی
از صفحه ۴۹ تا صفحه ۲۲۸	فرهنگ قومی
گروه تحقیق	■ پیشگفتار
گروه تحقیق	■ گزارش اول - با بختیاری‌ها
گروه تحقیق	■ گزارش دوم - از زبان پیر ایل
مجید فروتن	■ گزارش سوم - این شب دراز که خون گل دارد
گروه تحقیق	■ گزارش چهارم - گذری به بیلاق بختیاری‌ها
گروه تحقیق	■ گزارش پنجم - بافته‌های ایل
گروه تحقیق	■ گزارش ششم - شعر و موسیقی ایل
گروه تحقیق	■ - در باره بیت‌های بختیاری
گروه تحقیق	■ بیت‌های بختیاری
مجید فروتن	■ گزارش هفتم - قصه در ایل
گروه تحقیق	■ گزارش هشتم - عروسی در ایل
گروه تحقیق	■ گزارش نهم - باران که نبارد
گروه تحقیق	■ گزارش دهم - یاوران ایل در میانه راه کوچ
گروه تحقیق	■ گزارش یازدهم - درمان در ایل

- گزارش دوازدهم - مرگ در ایل گروه تحقیق
- گزارش سیزدهم - ایل نشینی در ایران اصغر کریمی - ژان پیر دیکار
- از میان نامه‌ها

-
- تاتر از صفحه ۲۲۹ تا صفحه ۲۴۲
 - در سوگ فنی‌زاده
 - صحنه‌آرایی (۲) تاریخچه ترجمه : غلامرضا رضوی و خورشوردیور

-
- سینما از صفحه ۲۴۳ تا صفحه ۲۵۴
 - سینما ، تلویزیون ، واقعیت نوشته ، لوئی دوجیانسی

-
- طرح و طنز از صفحه ۲۵۵ تا صفحه ۲۷۲
 - براده‌ولاند و کارهایش انتخاب : عباسعلی سارنج

rouzaneha.org

- مدیر مسئول و سردبیر : هادی سیف ■ دستیار و مسئول امور داخلی : محمد اولیائی
- طرح و میزانیاز : شهرام شهیمیری ■ روی جلد : عباس سارنج
- فرهنگسرای نیاوران وابسته به بنیاد فرهنگ و هنر ایران
- تهران انتهای خیابان پاسداران ، روبروی پارک نیاوران بخش نشریات
- ماهنامه نامه نور شماره هشتم و نهم خرداد ماه ۱۳۵۹ ■ تلفن : ۲-۲۸۷۰۸۱



(ویژه نامه ایل بختیاری)

درباره

نوشته : فرانتس فانون

ترجمه : علیرضا میرسیاسی

فرهنگ ملی

rouzaneha.org



برای شرکت در انقلاب آفریقا تنها بسنده نیست که یک ترانه انقلابی بسراییم ،
بایستی انقلاب را با مردم پیوند دهید ، اگر انقلاب را در هستی مردم سرشته سازید ،
ترانه ها خود به خود پدیدار خواهند گشت .
rouzaneha.org

برای دست یافتن به این کردار راستین ، شما خود می باید بخشی زنده از
آفریقا و فرهنگ آفریقا باشید . بایستی بخشی از آن تحرک و نیروی توده ای باشید
که برای آزادی ، پیشرفت و خوشبختی آفریقا بسیج شده اند . بیرون از این نبرد ،
از این ستیز ، برای هنرمندی یا روشنفکری که با توده هائی که درگیر نبرد برای
آزادی آفریقا هستند پیوندی نداشته باشد جایی وجود ندارد .

قسمتی از سخنرانی سکوتوره در دومین کنگره نویسندگان

و هنرمندان سیاه در رم ، ۱۹۵۹



■ هر نسلی بایستی از میان ابهام نسبی ، رسالت خود را کشف کند ، به انجام
برساند یا بدان خیانت ورزد . در کشورهای ناپیشرفته ، نسل های پیشین هم در
برابر کوشش استعمار برای اضمحلال پایداری کرده اند و هم به بلوغ مبارزات کنونی
یاری داده اند . اکنون ما باید خود را از این عادت کنونی مان به کوچک شمردن
کردارهای نیاکان مان یا خودداری از درک خاموشی و ناتخشایی (یا انفعالی بودن)
آنان ، تن بزنیم . آنها تا آنجا که یارا داشتند با سلاح هایی که در آن زمان در
دسترسشان بود مبارزه کردند ، و اگر پژواک مبارزه های آنان در صحنه ی بین المللی
طنین افکن نگشت باید دریابیم که این خاموشی نه به سبب فقدان قهرمانی آنان

بود بل به واسطه‌ی دگرسان بودن شرایط بین المللی آن زمان از روزگار ماست . بایستی بیش از یکی از بومیان بانگ برمی داشت که "دیگر ما را بس است" ، بایستی بیش از یک خیزش دهقانی سرکوب می شد و بیش از یکی از تظاهرات فرو نشانده می شد تا ما امروز بتوانیم برپا خیزیم و به پیروزی خودمان بیگمان باشیم . ما که امروز بر سر آنیم تا پشت استعمار را درهم شکنیم ، رسالت تاریخی ما پشتیبانی از همه‌ی شورش‌ها ، همه‌ی کوشش‌های نومیدانه ، و همه‌ی آن تلاش‌های سترونی است که در جویی از خون فرو کوبیده شده‌اند .

rouzaneha.org

در این فصل به تحلیل مسأله‌ی می پردازیم که به گمان ما بنیادین است ، یعنی حقانیت دعوای یک ملت . باید از هم اکنون خستو شویم که آن احزاب سیاسی که امروز مردمان را بسیج می کنند کمابیش به این مسأله‌ی حقانیت نمی پردازند . احزاب سیاسی از واقعیت موجود آغاز می کنند و به نام این واقعیت و به نام واقعیت‌های تیره‌بی که امروز و فردای مردان و زنان را می سازند خطوط عمل خود را برپا می کنند . ممکن است احزاب سیاسی با واژگانی مؤثر از ملت سخن بگویند ، اما آنچه مورد نظر آنان است ، این است که مردم اگر مایل به بقای خود هستند باید نیاز به شرکت در مبارزه را دریابند .

امروز می دانیم که استعمار در نخستین مرحله‌ی مبارزه‌ی ملی می کوشد تا با پیش نهادن آموزه‌های اقتصادی ، درخواست‌های ملی را خلع سلاح کند . به مجرد طرح شدن نیازهای اولیه ، استعمار می کوشد تا وانمود کند که آنها را مورد توجه قرار داده است و با فروتنی کاذبی وانمود می کند که آن سرزمین از واپس ماندگی اقتصادی شدیدی رنج می برد و رفع آن به کوشش‌های اقتصادی و اجتماعی عظیمی نیاز دارد . در واقع هم چنین به نظر می رسد که برخی اقدام‌های پر زرق و برق (مثلاً مراکز کارهایی برای بیکاران) تبلور آگاهی ملی را چند سالی به عقب خواهد انداخت . اما دیر یا زود ، استعماری می برد که انجام طرح‌های اقتصادی و اصلاحات اجتماعی که بتواند مردم مستعمرات را خرسند سازد ، در حیطه‌ی قدرت استعمار نیست . حتی در مواردی که کمبود غذایی مسأله‌ی اصلی است ، باز هم استعمار نشانه‌های ناکارایی ذاتی خود را آشکار می کند . دولت‌های استعمارگر به زودی درمی یابند که اگر بخواهند احزاب ملی‌گرا را صرفاً از لحاظ پرسش‌های اقتصادی خلع سلاح کنند بایستی دقیقاً آن کاری را بکنند که در کشور خویش

نکرده‌اند . پس این تصادفی نیست که امروز در همه جا آموزه‌های کارتی‌ایسم رواج می‌یابد .

بر علیه تصمیم فرانسه که قصد کمک به ملت‌های دیگر را دارد (در حالی که در خود فرانسه ، بسیاری از فرانسویان دچار تنگدستی هستند) در کارتی‌ه نومیدی تلخکامانه و مخالفت‌آمیزی به چشم می‌خورد . این امر نشانگر آن است هنگامی که استعمار می‌خواهد دست به برنامه‌های کمک و باری غیر خودخواهانه‌یی بزند دچار چه بن‌بستی می‌شود .

به همین سبب تکرا این نکته که " گرسنگی با افتخار بهتر است از سیری در بردگی " ضرورتی ندارد . برعکس ، باید به این باور برسیم که استعمار قادر نیست آن‌چنان شرایط مادی برای مردم مستعمرات فراهم آورد تا بتوانند افتخار و شخصیت خود را فراموش سازند . یک بار که استعمار پی‌برد شیوه‌های اصلاحات اجتماعی مورد نظرش به کجا منتهی خواهد شد ، باز دچار حالات پیشین شده ، از حکومت پلیسی و لشگرکشی و حکومت ارباب که بهتر با منافع و ساخت روانشناختی‌اش سازگار است ، مدد خواهد گرفت .

rouzaneha.org

در درون احزاب سیاسی و از آن بیشتر در گروه‌های وابسته به این احزاب ، افراد فرهیخته‌ی مردمان استعمار زده به چشم می‌خورند . برای این افراد ، نیاز به فرهنگ ملی و تاءکید بر وجود چنین فرهنگی ، صحنه‌ی ویژه‌ی نبرد را ارایه می‌کند . در حالی که سیاستمداران اقدامات خود را متوجه رویدادهای روز مره می‌کنند ، مردان با فرهنگ به صحنه‌ی تاریخ توجه دارند . در برخورد با روشنفکران بومی که مصمم هستند به نظریه‌ی استعماری مبتنی بر رواج بربریت در دوره‌ی پیش‌از استعمار بربریت حمله کنند ، واکنش سختی نشان دهند ، استعمار واکنش چندانی نشان نمی‌دهد ، زیرا اندیشه‌هایی که فشر روشنفکر ارایه می‌داد ، مورد پذیرش گسترده‌ی متخصصان کشور استعمارگر است . این واقعیت که گروه بزرگی از پژوهشگران در طی چندین دهه به شناختن و بازسازی تمدن‌های آفریقایی ، مکزیک و پرویی پرداخته‌اند ، معمولی‌تر از آن است که نیازی به بازگو کردن داشته باشد . شور و حرارتی که روشنفکران بومی در دفاع از وجود فرهنگ ملی خود بکار می‌برند ، ممکن است باعث شگفتی شود ، اما آنان که این شور و حرارت اغراق آمیز را محکوم می‌کنند ، به نحو تعجب‌آوری فراموش می‌کنند که خود آنها و ساخت روانشناختی‌شان در پناه فرهنگ



فرانسه یا آلمان که وجود آن ثابت است و مورد اعتراض نیست، پنهان شده‌اند. من حاضرم این واقعیت را بپذیریم که وجود فرهنگ آرتک در گذشته دروضع تغذیه‌ی امروزی دهقانان مکزیک تغییری نمی‌تواند بوجود بیاورد. اعتراف می‌کنم که اثبات وجود فرهنگ درخشان سونگهای (1)، در این واقعیت تغییری نمی‌دهد، که سونگهایی‌های امروزی بیسواد و دچار سوءتغذیه‌اند و در زیر آسمان با سرهای برهنه و چشم‌های خالی بسر می‌برند. اما بارها اشاره کرده‌ایم که این جستجوی پرشور دربی یک فرهنگ ملی که پیش از عصر استعمار وجود داشته است، دلیل موجهی است برای رهایی روشنفکران بومی از دلنگرانی مستحیل شدن در فرهنگ غرب، زیرا اینان می‌دانند که در خطر از دست دادن زندگی‌شان و در نتیجه بیگانه شدن با ملت‌هایشان هستند و از این رو این مردان که سری پرشور و قلبی خشم آگین دارند، سرسختانه می‌کوشند تا ارتباط خود را با سرچشمه‌های هرچه کهنتر پیش از استعماری ملت‌هایشان برقرار کنند.

rouzaneha.org

اجازه بدهید باز هم بیشتر بروم. شاید این جستجوی پرشور و این خشم فراوان، ناشی از امید پنهانی است، برای یافتن یک دوره‌ی زیبا و باشکوه که در ورای روزگار بدبختی، ناخرسندی، تسلیم و انکار باعث تجدید حیات ما و دیگران خواهد شد. گفتم برآنیم که از این هم بیشتر برویم شاید روشنفکران بومی به سبب آنکه نمی‌توانند در برابر ضربات غیر منتظره و وحشیانه‌ی تاریخ امروز تاب بیاورند، ناخودآگاه می‌کوشند به گذشته بازگردند و هر چه ژرفتر در گذشته‌ها غوطه خورند.

اجازه بدهید دچار توهم نشویم ، کشف این امر که در گذشته‌ی آنها چیزی که باعث شرمساری شود ، وجود نداشته ، بلکه برعکس این گذشته با افتخار و پرشکوه‌وارشمند بوده است . دعوی وجود یک فرهنگ ملی نه تنها باعث تجدیدحیات ملی می‌شود ، بلکه می‌تواند امید به ایجاد یک فرهنگ ملی را در آینده موجه سازد . در حیطه‌ی تعادل روانشناختی این امر در بومیان تا نیر مهمی می‌تواند داشته باشد . شاید به حد کافی این واقعیت را نشان نداده‌ایم که استعمار تنها به برقرار کردن چیرگی خود در زمان حال و آینده بر کشورهای تحت سلطه‌ی خود قانع نیست . استعمار تنها به این راضی نیست که ملتی را در زیر یوغ خود نگاهدارد و مغز بومیان را از هرگونه محتوی و شکل فرو شوید . بلکه همچنین با یک منطق منحرف (۲) می‌کوشد تا به گذشته‌ی آن ملت بپردازد و آن را تحریف و تخریب کند . این کوشش برای خوار شمردن تاریخ پیش از استعمار ، امروزه اهمیت دیپلماتیکی یافته است .

هنگامیکه کوشش‌های معموله در راه اعمال از خود بیگانگی فرهنگی را ، که وجه مشخصه‌ی عصر استعمار است ، بررسی کنیم ، پی می‌بریم که هیچ کوششی تصادفی نبوده است و هدف کلی استعمار چیره آن بوده که استعمارزدگان را متقاعد سازد تا استعمار برای روشنی بخشیدن به تاریکی‌های بومی آمده است . اندیشه‌ی که استعمار آگاهانه می‌کوشید در اذهان بومیان جایگزین سازد ، این بود که اگر کوچ‌نشینان استعمارگر آن سرزمین را ترک کنند ، بومیان بالفور دچار بربریت ، انحطاط و توحش خواهند شد .

در سطح ناخودآگاه ، استعمار نمی‌کوشید تا استعمارگران چهره‌ی مهربان و مادرانه ، که فرزندانش را از دشمنی محیط پاسداری می‌کند از او در نظر آورند ، بلکه نقش مادری را به ذهن آنها القاء می‌کند که فرزندان ناخلف و منحرف خود را از خودکشی و به دنبال غرایز شریرانه‌ی خود رفتن باز می‌دارد . این مادر استعمارگر فرزندان خود را از سر نهاد خودشان از فیزیولوژی ، زیست‌شناسی و تیره‌بختی دائمی که ذاتی آنان است ، پاسداری می‌کند . rouzaneha.org

در چنین شرایطی ادعاهای روشنفکران بومی جنبه‌ی تجملی نداشته ، بلکه در راستای هر برنامه منسجمی بایستگی دارد . روشنفکر بومی که سلاح برمی‌گیرد تا از حقانیت مرز و بوم خویش پاسداری کند ، می‌خواهد دلایلی برای آن حقانیت

جستجو کند و بدن خود را برهنه کند تا به مطالعه‌ی آن بپردازد، در این شرایط ناچار بایستی به تشریح قلب مردمان سرزمین خود دست بزنند. شاید این بررسی در نوع خود ملی نباشد. آن روشنفکر بومی که در پی نبرد با دروغ‌های استعمار است، ناچار بایستی در صحنه‌ی کلی نبرد، به ستیز دست یازد. گذشته بایستی ارزش خود را باز یابد. فرهنگ آهنجیده از گذشته‌ها که باید باشکوه هر چه بیشتر نموده شود الزاما نباید فرهنگ سرزمین خود وی باشد. استعمار بی آنکه کوششی برای لاپوشانی ادعاهایش انجام دهد، همواره کوشیده‌است تا سیاه‌پوستان را وحشی قلمداد سازد. از نگاه استعمارگران، سیاهپوست، آنگولایی یا نیجریه‌یی نیست، بلکه آنها تنها از "سیاهپوست" سخن می‌دارند. از نگر استعمارگران، این قاره نشستنگاه وحشیان، سرزمین خرافات و تعصب، شایسته‌ی تحقیر، سرزمین نفرین شده‌ی خداوند، جایگاه آدمخواران و کوتاه سخن، سرزمین "سیاهپوستان" بود. این خوار شماردن آفریقا از نگر استعمارگران، همهی قاره‌ی آفریقا را در برمی‌گیرد. و این نهشته‌ی استعمارگران که سیاهی شب بر تاریخ پیش از دوران استعمار بر آنجا سایه افکنده است، درباره همهی قاره آفریقاست. کوشش بومیان برای نوسازی خویشتن و فرار از پنجه‌های استعمار، منطقا از همان دیدگاه استعمار نشاءت می‌گیرد. روشنفکر بومی که از حیطه‌های فرهنگ غرب فراتر رفته است و به این اندیشه افتاده که وجود فرهنگ دیگری را علم کند، هرگز این کار را به نام آنگولا یا داهومی نمی‌کند. فرهنگی که به اثبات حضور آن می‌پردازد فرهنگ آفریقایی است. سیاهپوست که بر اثر چیرگی سپیدپوستان هویت خود را از دست داده است تا هنگامی که می‌کوشد تا ثابت کند دارای فرهنگ است و مانند یک شخص

rouzaneha.org



فرهیخته رفتار کند ، تازه متوجه می‌شود که تاریخ راهی بس مشخص را به اومی نماید . بایستی نشان دهد که یک فرهنگ سیاه وجود دارد .

آشکارا پیداست کسانی که به راستی سوء ولیت تحقق بخشیدن به این اندیشه را دارند یا دست‌کم بایستی نخستین گام را در این راه بردارند ، همان اروپاییانی هستند که همواره کوشیده‌اند ، فرهنگ سپیدپوستان را جانشین خلاء فرهنگی سازند که ناشی از فقدان فرهنگ‌های دیگر می‌دانند . استعمار حتی لحظه‌ای از وقت خود را در راه انکار وجود فرهنگ‌های ملی (یکی پس از دیگری) از دست نداده‌است . از این رو پاسخ مردمان استعمار زده در پهنه‌ی دور از فرهنگ قاره‌ی اروپا خواهد بود . در آفریقا ، ادبیات بومی بیست سال اخیر ، ادبیات ملی نیست ، بلکه " ادبیات سیاهپوستان " بشمار می‌آید . برای نمونه ، مفهوم زنگی‌گرایی اگر پاسخ منطقی نباشد پاسخی عاطفی به‌نوهینی است که سپیدپوستان بر بشریت روا داشته‌اند . این هجوم زنگی‌گرایی برای مقابله با تحقیر سپیدپوستان در برخی از حیطه‌ها ، یگانه اندیشه‌ی است که می‌تواند موانع و تحقیرها را از میان بردارد . از آنجایی که روشنفکران گیتھی نو یا کنیا خود را ، بیشتر از هر چیز ، در برابر نفی بلد و محرومیت از حقوق اجتماعی می‌یافتند و مشترکا " از اربابان خود نفرت داشتند ، واکنشان ستایش از یکدیگر بود . تا کید بی قید و شرط بر فرهنگ آفریقایی ، جای تا کیدی قید و شرط بر فرهنگ اروپایی را گرفته است . به علاوه ، پیام آوران زنگی‌گرایی اندیشه‌ی اروپای کهن را در برابر آفریقایی‌جوان می‌گذارند و استدلال‌گرایی ملال‌آور را در برابر نغنی ، منطق سرکوب‌گر را در برابر طبع آرایش طلب . در یک سو خشکی ، آداب و رسوم و شک‌گرایی می‌بینند و در سوی دیگر صمیمیت ، سرزندگی و آزادی .



چرا جز این باشد؟ در سویی تجمل طلبی است و در سوی دیگر فرار از قید و بندها . شعرای زندگی‌گرا در کنار مرزهای قاره باز نمی‌ایستند . از آمریکا نیز ندای سیاهان همان سرود را با آهنگی پرتین‌تر درمی‌افکنند . جهان سیاه به "روشنایی" خواهد رسید " بوسیا " از غنا ، " بیراگود یوب " (۳) از سنگال ، " هامپاته‌با " از سودان و " سن کلردریک " از شیکاگو ، از تاءکید بوجود پیوندهای مشترک و نیروی انگیزش همانند ، دمی باز نمی‌مانند .

rouzaneha.org

نمونه‌ی جهان عرب نیز می‌تواند در این‌جا مناسب حال باشد . می‌دانیم که بیشتر سرزمین‌های عرب در زیر سلطه‌ی استعمار بوده‌اند . استعمار در این نواحی نیز کوشش همانند معمول داشته تا در ژرفنای اندیشه‌ی نفوس بومی این سرزمین‌ها این اندیشه را جایگزین سازد که پیش از پیدایی استعمار ، تاریخ آنها بربریت‌بوده است . نبرد برای آزادی ملی همراه با پدیده‌ی بوده است که به نام " بیداری اسلامی " نامیده شده است . شور و شوق نویسندگان هم‌روزگار عرب در خاطر نشان کردن صفحات درخشان تاریخشان پاسخی است به دروغ‌های نیروهای اشغالگر . نام‌های بزرگ ادب عرب و گذشته‌ی بزرگ تمدن عرب ، همراه با همان شور و شوقی است که ، در مورد تمدن‌های آفریقایی ، ابراز می‌شود . رهبران عرب کوشیده‌اند تا به دارالاسلام روی آورند که نمونه‌ی درخشش فرهنگی ، در سده‌های ۱۲ تا ۱۴ ، بشمار است .

امروز ، در حیطه‌ی سیاسی ، اتحاد عرب کوشش برای ارایه‌ی مرده‌ریگ فرهنگ کهن و اعتلای دوباره‌ی آن را وجهه‌ی همت خود قرار داده است . امروز پزشکان و شاعران عرب از فراسوی مرزهای کنونی با یکدیگر به گفتگو می‌پردازند ، و می‌کوشند تا یک فرهنگ نوین عرب و یک تمدن عربی تازه‌ی بی‌افکنند . این مردان ، به نام عربیت گرد می‌آیند و می‌کوشند مشترکا" به تفکر بپردازند . اما در همه جای جهان عرب احساسات ملی حتی در زیر سلطه‌ی استعمار از سرزندگی ویژه‌ی برخوردار است که ما در آفریقا کمتر آن را سراغ می‌کنیم . در عین حال آن ارتباط خود به خودی همگان با یکدیگر که در جنبش آفریقا به چشم می‌خورد ، در اتحاد عرب دیده نمی‌شود . برعکس هر کس می‌کوشد سر و دستاویز دست‌آورده‌های ملت خود را سر دهد . روند فرهنگ فاقد عوامل متمایزکننده‌ی است که وجه مشخص جهان آفریقایی است ، اما عرب‌ها حاضر نیستند که خود را فراموش کرده به هدف‌های عام

بپردازند. فرهنگ زنده‌ی آنها البته بیشتر فرهنگ عرب بشمار می‌آید تا فرهنگ ملی. مسأله‌ی اصلی هنوز اتخاذ یک فرهنگ ملی نیست و هنوز به جنبش‌های متمایز ملی نمی‌توان پرداخت، بلکه بایستی به یک فرهنگ عام آفریقایی با عرب‌برای‌روبارویی با نیروهای چیره‌ی استعمارگر متوسل گردید. در جهان آفریقایی هم چنان که در جهان عرب می‌بینیم، دعاوی مردمان با فرهنگ در کشورهای زیرسلطه‌ی استعمار، همه‌گیر، قاره‌یی و در مورد عرب‌ها جهان شمول است. rouzaneha.org این بایستگی تاریخی که مردمان با فرهنگ آفریقا را وامی‌دارد تا به دعوی‌های خود جنبه‌ی نژادی داده و بیشتر از فرهنگ آفریقا سخن بگویند تا فرهنگ ملی، آنها را به بن‌بست رهنمون خواهد شد. برای نمونه اجازه بدهید تا مورد انجمن فرهنگی آفریقا را در نظر بگیریم. این انجمن را روشنفکران آفریقایی بنیان‌نهادند تا بایکدیگر آشنا شوند و تجارب و ثمرات کارهای پژوهشی‌شان را با یکدیگر رد و بدل کنند. هدف این انجمن تأکید بر وجود یک فرهنگ آفریقایی بود و ارزشیابی آن در مقیاس ملت‌های متمایز و باز نمودن انگیزش‌های درونی فرهنگ‌های ملی. اما در عین حال این انجمن نیاز دیگری را نیز برآورده می‌ساخت: نیاز به رویارویی با انجمن فرهنگی اروپا که خطر تبدیل آن به یک انجمن فرهنگی عام و همه‌گیر، می‌رفت. بنابراین در ژرفای این تصمیم دلنگرانی حضور در سطح عامتر (از راه مسلح شدن به فرهنگی که از قلب قاره‌ی آفریقا برخاسته باشد) به چشم می‌خورد. اما این انجمن به زودی ناتوانی خود را از به دوش کشیدن این وظیفه‌های مختلف نشان خواهد داد و محدود به تظاهرات صرفاً "نمایشی خواهد شد و رفتار عادی اعضای این انجمن صرفاً" وقف نشان دادن آن خواهد شد که چیزی هم به نام فرهنگ آفریقایی وجود دارد و نیز کوشش برای رویارویی با اندیشه‌های متظاهرانه و خودخواهانه‌ی اروپایی. ما بیشتر نشان داده‌ایم که یک چنین گرایش طبیعی و بهنجار است و دروغ‌های مردان صاحب فرهنگ اروپایی، حقانیت آن را موجه می‌سازد. اما انحطاط هدف‌های انجمن با پروراندن هر چه بیشتر اندیشه‌ی سیاه‌پوست‌گرایی، بیشتر مشخص خواهد گشت. انجمن آفریقایی تبدیل به انجمن فرهنگی جهان سیاه خواهد شد و ناچار سیاهان پراکنده را (ده‌ها هزار سیاهی را که در سراسر قاره‌ی آمریکا پراکنده‌اند) در بر خواهد گرفت.

سیاهانی که در اتازونی، آمریکای مرکزی یا آمریکای لاتین زندگی می‌کنند در



واقع نیاز به تقرب جستن به یک محور فرهنگی را احساس می‌کنند. مسایل آنان با مسایل آفریقاییان دگرسانی گوه‌رین ندارد. رفتار سپیدپوستان آمریکا با آنها از رفتار سپیدپوستان فرما نروای آفریقا چندان تفاوتی نداشته‌است. دیدیم که سپیدپوستان همی سیاهان را از یک قماش می‌شمردند. در نخستین کنگره‌ی انجمن فرهنگی آفریقا که به سال ۱۹۵۶ در پاریس برگزار شد، سیاهان آفریقا عامداً "مسایل خود را از همان دیدگاه برادران آفریقایی خودشان مورد امان نظر قرار دادند. آفریقاییان با فرهنگ، در سخن گفتن از تمدن‌های آفریقایی، اعلام داشتند که بایستی برای بردگان پیشین موقعیت قانونی ویژه‌یی در نظر گرفته‌شود. اما سیاهان آمریکا اندک‌اندک پی بردند که مسایل اساسی که در برابر آنها قرار داشت با مسایل بنیادی آفریقاییان عیناً" همسان نبود. سیاهان شیکاگو و سیاهان نیجریه یا تانگانیکا تنها از این راستا که همه‌شان در سنجش با سپیدپوستان تعریف می‌شوند، یکسان هستند. اما پس از نخستین سنجش‌ها و هنگامی که احساسات ذهن گرایانه به یکسو نهاده‌شد، سیاهان آمریکا دریافتند که مسایل آنها اساساً "ناهمکن هستند. مواردی از آزادی مدنی که هم سپیدپوستان و هم سیاهان آمریکا می‌کوشند، از آن برای امحای تبعیض نژادی بهره‌گیرند، از لحاظ اصولی و عینی با نبرد قهرمانانه‌ی ملت آنگولا در برابر استعمار ناپسند پرتغال کما بیش هیچ جنبه‌ی مشترکی ندارد. پس از دومین کنگره انجمن فرهنگی آفریقا سیاهان آمریکا کوشیدند یک انجمن امریکائی برای مردمان دارای فرهنگ سپاه بوجود آورند. از این رو نخستین محدودیت سپاه‌یوست‌گرایی در پدیده‌ی احتساب شرایط تاریخی تکامل



روحي انسان به چشم مي خورد . سپاهان و فرهنگ سپاهان آفريقا دو عنصر متمايز هستند زيرا مرداني که مايلند تا تجسم اين فرهنگ بشمار آيند ، پي بردند که هر فرهنگي بيش از هر چيز جنبه ي ملي دارد ، و مسائلي که باعث برانگيخته شدن ريجاردرايت و لانگستون هيوز شده است به گونه يي گوهريين سواي مسائلي است که در برابر سداردوسنگور يا جوموکنيا تا قرار گرفته است . به همين روال برخي از دولت هاي عرب که سرود شگفت نوزايي (رنسانس) عربي را در انداخته بودند ، به ناچار متوجه شدند که موقعيت جغرافيايي و پيوندها ي اقتصادي منطقه يي آنها نيرومندتر از گذشته يي بود که آرزومند احيايش بودند . از اين روست که امروز مي بينيم دولت هاي عربي يا جوامع فرهنگي مديترا نه بار ديگر پيوند مي خورند . واقعيت اين است که فشارهاي موقعيت هاي نوين و مجاري تجارتي جديد بر آنها سنگيني مي کند ، در حالي که شبکه ي بازرگاني که در دوران عظمت تاريخي عرب وجود داشته است ، امروزه ناپديد شده است . اما از همه اينها مهم تر اين واقعيت است که رژيم سياسي دولت هاي عرب بسيار بايکديگر ديگرسانند و چندان از راستاي فلسفه ي وجوديشان از يکديگر دورند که حتي ديدار فرهنگي ميان اين دولت ها بي معناست .

rouzaneha.org

بنابراين ملاحظه مي کنيم که مسائيل فرهنگي که گاهي در کشورهاي استعمارزده به چشم مي خورد ، گاه ممکن است ابهاماتي را براي ما القاء کند . فقدان فرهنگ سپاه و نوحش عربيها ، آن چنان که استعمارگران دعوي مي کردند ، ناچار منطقا" به تفاخر به مآثر فرهنگي منجر مي شود ، اين تفاخر به مآثر تنها ملي نيست ، بلکه جنبه ي قاره يي و نژادي افراطي مي يابد . در آفريقا جنبش مردان صاحب فرهنگ ، جنبشي

است که متوجه فرهنگ آفریقای سیاه یا فرهنگ عربی - اسلامی است و به ویژه جنبه‌ی ملی ندارد. فرهنگ به گونه‌ی روزافزونی از رویدادهای امروزی دور می‌شود و به آنشکده‌ی پناه می‌برد که عواطف پرشور آن را هر دم درخشان‌تر می‌نماید و از آنجا به طریقی واقع‌گرا به گونه‌ی همگن و هماهنگ درمی‌آید.

اگر کوشش‌های روشنفکران بومی از راستای تاریخی محدود باشد، به هر حال این واقعیت به جای خود باقی است که این کوشش‌ها کردار مردان سیاست راتعالی می‌دهد و توجیه می‌کند. درست است که گرایش روشنفکران بومی گهگاه حالت خرافی یا دینی به خود می‌گیرد، اما اگر بخواهیم این گرایش را به گونه‌ی درست بکاویم، پی می‌بریم که این نشانه‌ی آگاهی روشنفکران در مورد خطر از دست دادن پیوندشان با گذشته و ملتشان است. به راستی، این بیان ایمان به یک فرهنگ ملی، کوششی پرشور و نومیدانه برای تثبیت به هر تکیه‌گاهی است. برای رهایی و گریز از برتری‌جویی فرهنگ سپیدپوستان، انسان بومی احساس می‌کند که باید به گذشته، به سوی ریشه‌های وجود خویش بازگردد و خود را در میان ملت وحشی خودش بیافکند. زیرا احساس می‌کند که دچار بیگانه‌نهادی شده است، چون در واقع احساس می‌کند که وجود او آرامگاهی شده است از تناقضات و تضادهای بی که پیوسته غیرقابل حل‌تر می‌شوند. این فرد بومی از باتلاقی که او را در خود فرو خواهد برد خود را رها می‌سازد. و همه چیز را می‌پذیرد، می‌کوشد همه چیزها را باور و تأیید کند حتی اگر این کار به از دست دادن جانش بیانجامد. انسان بومی پی می‌برد که باید به هر چیز و به همه‌ی آیندگان نیز پاسخ گوید. او نه تنها به مدافع گذشته‌ی مردمان خویش تبدیل می‌شود. بلکه خواهان آن است که یکی از

rouzaneha.org



ایشان بشمار آید ، و از آن پس توان آن را می‌یابد که به جبن گذشته‌ی خویش خنده زند .

این رهایی ، اگر چه ممکن است دردناک و دشوار باشد ، با این همه بایستگی دارد . اگر این رهایی صورت نیندد ، لطمات روانی سهمگینی پیدایی خواهد یافت و سرانجام فردی پدیدار خواهد شد که نهلنگری دارد و نه‌افقی ، بی‌رنگ ، بی‌کشور ، بی‌ریشه ، و از نژادفرشتگان . طبیعی است که برخی بومیان بگویند : " من به‌عنوان یک سنگالی و یک فرانسوی سخن می‌گویم . " من چون یک‌الجزایری و یک فرانسوی سخن می‌گویم . . . روشنفکری که عرب و در عین حال فرانسوی است نیجریه‌یی و انگلیسی است ، اگر بخواهد بار خود راست باشد هنگامی که می‌خواهد یکی از این ملت‌های دوگانه را بپذیرد ، ناچار است دیگری را نفی کند . اما بیشتر اوقات نمی‌توانند یا نمی‌خواهند چنین گزینشی را انجام دهند ، از این‌رو این‌گونه روشنفکران هم‌هی‌عوامل تعیین‌کننده را گردمی‌آورند و ناچار کارشان به یک " دیدگاه عام و جهان شمول " می‌انجامد .

rouzaneha.org

این بدان سبب است که روشنفکر بومی آزمندانه خود را به‌دامان فرهنگ‌غرب افکنده است . مانند هنگامی که فرزندخوانده‌هایی به حداقل امنیت روانی دست می‌یابند ، از تجسس گذشته‌ی خانوادگی خود دست برمی‌دارند ، روشنفکران بومی نیز می‌کوشند تا فرهنگ اروپایی را از آن خود سازند . تنها به آشنایی بارابله ، شکسپیر و ادگار آلن‌پو بسنده نمی‌کنند ، بلکه می‌کوشند آنها را با اندیشم و هوش خود تا سرحدامکان عجیب سازند .

" آن بانو تنها نبود ،

شوهری بسیار محترم داشت

که می‌دانست چگونه اشعار راسین و گرنی

ولتر و روسو

ویکتور هوگو و موسه

ژید و والری

و بسیاری دیگر را

برخواند ، (رنه دیستر)

اما در هنگامی که احزاب ملی مردمان را به نام استقلال ملی برمی‌انگیزند ،

روشنفکر بومی نیز فرهنگ اکتسابی را خوار می‌شمارد ، زیرا احساس می‌کند که این فرهنگ ، او را نسبت به سرزمین خویش بیگانه می‌سازد . ادعای روکردن همیشه آسانتر از خود روکردن است . روشنفکری که از راه فرهنگ به متن تمدن غرب راه یافته وبخشی از فرهنگ اروپایی شده است ، به عبارت دیگر فرهنگ خود را با فرهنگی دیگر معاوضه کرده است ، در می‌یابد که آن محور فرهنگی که در آرزوی روی آوردن بدان است تا خود را اصیل بنمایاند ، به سختی می‌تواند با چهره‌های برتر فرهنگ استعماری ، چه از نگر شماره و چه از نظر منظرت ، برابری کند . تاریخ‌گرچه به دست غربی‌ها و در راه مقاصد آنها نوشته شده است ، می‌تواند گاهگاه برخی دوره‌های گذشته‌ی آفریقا را ارزیابی کند . روشنفکر در حالی که در روزگار کنونی رو در روی کشورش قرار گرفته است و آشکارا و به شیوه‌ی عینی رویدادهای امروزی را در سراسر قاره‌ی که از آن خود می‌داند ، مورد توجه قرار می‌دهد ، از خلا ، پستی و توحشی که در آن جا می‌بیند ، دچار هراس می‌شود .

rouzaneha.org

حال این روشنفکر به این نتیجه رسیده است که بایستی از فرهنگ سپیددوری گزیند و فرهنگ مورد نظر خود را در جایی دیگر بجوید ، و اگر نتواند فرهنگی به همان درجه‌ی عظمت و وسعت فرهنگ نیروی حاکم پیدا کند ، دچار گرایش‌های عاطفی می‌شود که از دیدگاه روانشناختی همراه با حساسیتی استثنایی است . این اعتزال که پیش از هر چیز مربوط به مکانیسم درونی و منش اوست بیش از هر چیز بازتاب و تضادی به همراه می‌آورد که بسیار نیرومند است .



این امر شیوهی آن دسته از روشنفکران بومی را (که به بیان خودآگاهی های خویش در مرحلهی روند آزادی می پردازند) تبیین می کند . این شیوه خشن و پر از تصورات ذهنی است ، زیرا صورمتخیله همان پیوندی است که باعث می شود ناخودآگاه در سطحی پراکنده نمایان شود . این سبک بسیار نیرومند ، سرزنده و موزون است و به نحوی کامل ، زندگی در آن سیلان دارد . این شیوه که در زمان خود ، غربیان را به شگفتی افکند ، هیچ جنبه‌ی نژادی ندارد و بیش از هر چیزیک نبرد تن به تن را مجسم می سازد و نشانگر آن است که انسان نیازمند رها ساختن خویش از آن بخش از وجود خودش است که دچار تباهی گردیده است . این اقدام چه دردناک باشد ، چه سریع و چه ناگزیر باشد ، چه نیرومندان ، بهرحال جانشین مفاهیم ذهنی می گردد .

اگر چه در قلمرو شعر این جنبش به اوجی نامتعارف دست می یازد ولی به هر حال این حقیقت بجاست که در جهان واقعی روشنفکر به بن بست می رسد . زیرا هنگامی که روشنفکر در اوج همسخنی خود با ملتش تصمیم می گیرد و راههای معمولی زندگی واقعی را میازماید ، آن نظریه‌هایی را به همراه خود می آورد که در واقع بسیار سترون هستند . سپس به سنتها و عادات و شعایر ملی خود روی می آورد اما تجارب خود او چیزی بیش از یک جستجوی مبتذل چیزهای غریب و شگفت بنظر نمی رسد . لباس " ساری " جنبه‌ی مقدس می یابد ، و کفشهای پاریس یا ایتالیا جای خود را به ساندل های بومی می دهند ، و ناگهان بنظر می رسد که زبان قدرت های چیره ی استعمار لیب های آدمی را می سوزاند . باز یافتن ملت در نظر روشنفکران ، گاهی به معنای اراده‌ی سیاه پوست شدن است ، نه سیاه پوستی مانند همه‌ی سیاهان ، بلکه سیاهی آن چنانکه سپید پوست ها می خواهند شما باشید . بازگشت به میان ملت یعنی بدل به یک بومی کثیف شدن ، به صورتی غیر قابل باز شناخته شدن درآمدن و برچیدن بال هایی که بیشتر داشتید .

rouzaneha.org

روشنفکر بومی تصمیم می گیرد فهرستی از عادات ناپسند جهان استعماری فراهم آورد ، و عادات پسندیده‌ی ملت خودش را گوشزد سازد ، همان ملتی که وی همه‌ی حقیقت و خوبی ها را برای او قایل می شود . گرایش پر جنجال استعمارگران مقیم مستعمره تنها روشنفکر بومی را در تصمیم خود پا برجاستر می سازد . هنگامی که استعمارگران که طعم پیروزی خود را بر این بومیان مستحیل شده ، مزه مزه می کنند ،



پس می‌برند که این آدم‌هایی که کوشیده‌اند روح آنها را رهایی بخشند، دوباره به راه‌های زنگیان بازگشته‌اند، همه‌ی سیستم به‌لرزه درمی‌آید. هر یک از بومیان مسخر شده که به این راه می‌افتد و می‌کوشد به خویش بازگردد تنها نشانه‌ی از شکست استعمار بشمار می‌آید و همچنین نمادی می‌شود برای بیهودگی و سطحی بودن کوشش‌ها و دست‌آورد‌های استعمار. هر فرد بومی که به‌گذشته‌ی خویش باز می‌گردد، به صورت نمادی در می‌آید که روش‌های دولت فایق و رژیم را محکوم می‌سازد، و روشنفکر بومی در جنجالی که برانگیخته، دلیل‌درستی راهی‌را که برای خود برگزیده است، می‌بیند.

در صورتی که بخواهیم مراحل گوناگونی را که در آثار نویسندگان بومی کداین تکامل را به خود گرفته‌اند پی‌یابی کنیم، به مراحل سه‌گانه دست می‌یابیم. در مرحله‌ی نخست، روشنفکر بومی ثابت می‌کند که فرهنگ نیروی چیره‌گر را فرا گرفته است و نوشته‌های او جزء به‌جزء مطابق‌ست با روشنفکر همانند خودش درکشور اصلی نیروی چیره‌گر. الهام او راستای اروپایی دارد و ما می‌توانیم این آثار را به نحوی قاطع و مشخص با جریان‌های ادبی کشور مادر (استعمار) پیوند بدهیم. این مرحله مانند گردی بدون قید و شرط است. ما در این ادبیات مستعمرات به روشنفکران پاراناسیست، نمادگرا و فراواقع‌گرا برمی‌خوریم. rouzaneha.org

در مرحله‌ی دوم روشنفکر را می‌بینیم که دچار غلق و تردید شده و تصمیم می‌گیرد بی‌برد که کیست. این مرحله‌ی کار خلاقه مطابق با مرحله‌ی استغراق است که پیشتر شرح دادیم. اما از آن جایی که روشنفکر بومی بخشی از ملت خویش نیست

و تنها با ملت خود روابطی برونی و ظاهری دارد، تنها به یادآوری زندگی آنان بسنده می‌کند. روزهای سپری شده‌ی کودکی خود را از ژرفای خاطره‌ی خویش بیرون می‌کشد و افسانه‌های قدیمی را بازگویی کند که در پرتوی زیباشناسی و مفاهیم دنیایی در زیر آسمانی دیگر کشف کرده است. rouzaneha.org

برخی زمان‌ها، این ادبیات "پیش از نبرد" همراه با طنز و تمثیل است. اما بیشتر نشانه‌ی یک دوران بحران و دشواری است، دورانی که مرگ و دلزدگی در آن تجربه می‌شود. غثیان هست ولی در زیر آن صدای خنده‌ی نیز شنیده می‌شود. سرانجام در مرحله‌ی سوم که مرحله‌ی نبرد خوانده می‌شود، روشنفکر بومی پس از آنکه می‌کوشد خود را در ملت خویش رها سازد و با ملت خویش باشد، برعکس مردم خود را تکان می‌دهد. به جای آنکه سکون و رخوت ملت خود را ستایش کند خود را به صورت بیدارکننده‌ی مردم درمی‌آورد، از این رو ادبیات ضد استعمار زاده می‌شود: ادبیاتی پویا و ادبیاتی ملی. در این مرحله زنان و مردان بسیاری که تا آن هنگام در اندیشه‌ی آفرینش ادبی نبودند اکنون که خود را در وضعی استثنایی می‌یابند، نیاز به سخن گفتن با ملت خود را احساس می‌کنند و آثاری تصنیف می‌کنند که بیان محتوای قلبی ملتشان و از این رو سخنگوی یک واقعیت جدید در حین عمل می‌شوند.

با این همه روشنفکر بومی دیر یا زود پی می‌برد که تنها دلیل اثبات ملیت، در اثبات فرهنگ ملی نیست، بلکه وجود آن از مردم علیه نیروهای اشغالگر مایه می‌گیرد. دلیل وجودی هیچ نظام استعماری در این واقعیت نیست که سرزمین‌های تحت قیادتش فاقد فرهنگ هستند. هرگز با نشان دادن گنجینه‌های فرهنگ‌های ناشناخته به استعمارگران نمی‌توانید آنها را شرمزده کنید. درست در هنگامی که روشنفکر بومی با اشتیاق می‌کوشد تا یک اثر فرهنگی بیافریند، فراموش می‌کند که از شیوه‌ها و زبان بیگانگان باری گرفته است. وی خود را قانع می‌کند که به این ابزارها انگ ملی زده است، حال آنکه اینها یادآور خاطره‌های بیگانه هستند. آن روشنفکر بومی که از راه دستاوردهای فرهنگی به بیان ملتش باز می‌گردد در واقع مانند یک بیگانه رفتار کرده است. گاهی با بکار گرفتن لهجه‌های محلی می‌کوشد تا هر چه بیشتر نزدیکی خود را به ملتش نشان دهد، اما اندیشه‌هایی که بیان می‌کند و اشتغالات ذهنی او با معیارهای موقعیت واقعی زنان و مردان کشورش هیچ وجه

اشتراکی ندارد. فرهنگی که روشنفکر به آن تمایل دارد، چیزی جز اتنایی از جزئیات ویژه نیست. مایل است خود را به مردمش بچسباند، اما تنها دستش روپوش آنها را لمس می‌کند. اما این روپوش‌ها تنها ظواهر یک زندگی درونی هستند که زاینده و بویاست. این عینیت بسیار بسیار واضح که ویژگی‌های ظاهری یک ملت را می‌نمایاند در واقع تنها پاره‌ی ایستای آن ملت است که بر اثر تطابق متداوم با گوهر اساسی آن ملت پدیدار شده که دایما "در حال دگرگونی است. مردمان اهل فرهنگ به جای آنکه در دنبال این گوهر اساسی باشند، تحت‌تأثیر بخش‌های مومیایی شده‌ی جامعه قرار می‌گیرند زیرا این بخش‌ها ایستا هستند و در راستی نمادی از نفی و منسوخ شدن بشمار می‌آیند. فرهنگ هیچگاه از آشکارگی آداب و رسوم برخوردار نیست و با ساده‌گرایی جور در نمی‌آید و در گوهر خود با آداب و رسوم متضاد است. زیرا آداب و رسوم همواره همان انحطاط فرهنگ است. میل پیوند یافتن با فرهنگ، یا زنده کردن سنت‌های منسوخ، نه تنها برخلاف جریان تاریخ شنا کردن است، بلکه به معنای مخالفت با ملت خود بشمار می‌آید هنگامی که ملتی به مبارزه‌ی سیاسی علیه استعمار متحرک دست می‌یازد، اهمیت سنت‌ها دگرگون می‌شود. همه‌ی آنچه در گذشته شیوه‌های مبارزه‌ی منفی بشمار می‌آمده، در این مرحله ممکن است مطرود بشمار آید. در یک کشور ناپیشرفته در دوران مبارزه، سنت‌ها اساساً پابرجا نیستند و ممکن است گرایش‌ها و جریان‌های اصلی مبارزه آنها را نابود سازند. به همین سبب است که روشنفکر اغلب دچار خطر واپس ماندگی می‌شود. مردمانی که دست به مبارزه زده‌اند بیشتر در معرض خطر عوام‌فریبی قرار دارند و آنهایی که به دنبال عوام‌فریبان می‌روند چیزی جز فرصت‌طلب بشمار نمی‌آیند یا به عبارت دیگر دیر رسیدگان مبارزه هستند.

rouzaneha.org

برای نمونه در حیطه‌ی هنرهای دیداری، هنرمند بومی که می‌خواهد به هر قیمتی شده یک اثر هنری ملی بیافریند، به بازسازی جزئیات کلیشه‌ی می‌پردازد. این هنرمندان که شیوه‌های نو را به خوبی مطالعه کرده‌اند و در جریان تحولات نقاشی و مجسمه‌سازی عصر حاضر بوده‌اند، به فرهنگ بیگانه پشت می‌کنند و بانفی آن به سوی یک فرهنگ واقعاً ملی روی می‌آورند و برای آنچه اصول ثابت هنر ملی می‌شمارند، اهمیت بسیار قایل می‌شوند. اما اینان فراموش می‌کنند که شکل‌های اندیشه و آنچه این شکل‌ها از آن تغذیه می‌کند، همراه با شیوه‌های نو اطلاعات،

زبان و لباس به نحوی دیالکتیکی بر قوهی ادراک ملت اثر گذاشته و آن را بازسازی کرده‌اند و همان اصول ثابتی که در دوران استعمار پاسدار ملت بوده‌اند ، اکنون دچار دگرگونی‌های افراطی شده‌اند .

هنرمندی که تصمیم دارد حقایق ملی را بیان کند به‌نحوی مغایر با این تصمیم به گذشته روی می‌آورد و از رویدادهای واقعی زمانه دور می‌شود . آنچه در فرجام در کار او نمودار می‌شود ، اندیشه‌های به‌دور افکنده شده و به ویژه پوسته و قالب آن است ، و شکلی از شناخت که ایستا شده است . اما هنرمند که مایل است یک اثر هنری اصیل بیافریند ، باید پیش از هر چیزی بی‌برد که حقایق مربوط به یک ملت همان واقعیات آن است و باید آن قدر به جستجوی خود ادامه دهد تا به سرچشمه‌ی دست یابد که آینده از آن نشأت می‌گیرد .

پیش از استقلال ، نقاش بومی به مناظر ملی بی‌اعتنا بود . برای هنرهای غیر مجازی ارزش بسیار قایل بود و بیشتر در طبیعت بیجان تخصص داشت . پس از استقلال اشتیاق وی به باز پیوستن به ملت خودش او را وا خواهد داشت ، به‌نمایش واقعیت با همهی جزئیاتش بپردازد . این هنری نمایشی است که هیچگونه ریتم درونی ندارد ، هنری است آرام و بی‌پویش که زندگی را القاء نمی‌کند ، بلکه احساس مرگ را برمی‌انگیزاند . گروه‌های روشنفکر هنگامی که با این " حقیقت درونی " برخورد می‌کنند ، دچار جذب و شور می‌شوند . اما ما حق داریم بپرسیم که آیا این حقیقت واقعیت هم هست و آیا این " حقیقت " در این مرحله از تاریخ ملت ، چیزی منسوخ و طرد شده نیست ؟

rouzaneha.org



در حیطه‌ی شعر هم می‌توانیم به همان واقعیات دست یابیم . پس از دوران فراگیری که دوران شعرمقفی است ، ریتم شعر درهم می‌ریزد ، این شعر بی‌تابی ست . اما شعر توصیفی و تحلیلی نیز هست . اما شاعر باید درک‌کند که هیچ چیز نمی‌تواند جانشین پویایی ملت گردد . بگذارید بار دیگر از دبستر شعری نقل کنیم :

آن بانو تنها نبود ،

همسری داشت ،

همسری که همه چیز می‌دانست ،

اما راستش را بگویم هیچ نمی‌دانست .

زیرا شما نمی‌توانید بدون امتیاز دادن ، فرهنگ داشته باشید .

باید گوشت و خون خود را به ازای آن واگذارید ،

باید خود را در اختیار دیگران بگذارید .

با واگذاردن کلاسیسم و رمانتیسیسم

و همه‌ی آنچه روح ما در آن غرقه است .

شاعر بومی که در پی آفرینش یک اثر هنری ملی است و می‌خواهد ملت خود را توصیف کند ، در هدف خود شکست می‌خورد زیرا هنوز حاضر نیست امتیازی را که دبستر از آن سخن می‌گوید ، بدهد . شاعر فرانسوی " رونه شار " به این دشواری پی برده است . وی خاطرنشان می‌سازد که " شعر از یک تحمیل ذهنی (سوپزکتیو) و یک گزینش عینی (ابزکتیو) پدیدار گشته است . شعر گردآوردن و بهم پیوستن ارزش‌های تعیین‌کننده‌ی اصیل است در ارتباط با کسی که در این شرایط به خط مقدم جبهه رسیده است . "

rouzaneha.org

آری ، نخستین وظیفه‌ی شاعر بومی درست دیدن مردمی است که به عنوان موضوع کار خویش برگزیده است ، و نمی‌تواند را سخانه به پیش رود ، مگر آنکه نخست میزان بیگانگی خویش را از آنان دریابد . ما همه چیز خود را از طرف دیگر گرفته‌ایم و طرف دیگر به ما چیزی نخواهد داد مگر آنکه ما سرانجام به مسیر آنان بیافتیم . مگر آنکه با هزاران ترفند بکوشند ما را به دام خود درآورند و اسیر خود سازند . گرفتن همواره به معنای گرفته شدن است . از این رو کافی نیست که مرتب ادعای نامه صادر کنیم و به انکار چیزهایی بپردازیم . کافی نیست که به گذشته‌ی ملت بازگردیم ، به گذشته‌ی که ملت دیگر خود از آن گذشته است . بلکه باید به آنها و جنبش

متحولشان که به همه چیز شکل می‌دهد و آغازگاه همه‌ی مسایل ماست ببیوندیم .
 اجازه بدهید دچار اشتباه نشویم ما بایستی به حیطه‌ی پویایی و ناستواری رازآمیز
 ملت برویم . در آنجا است که روح ما متبلور خواهد شد و ادراک ما و زندگی ما به
 روشنایی خواهد رسید .
 rouzaneha.org

" کیتافودبا " که اکنون وزیر کشور جمهوری گینه است ، هنگامی که مدیر
 " باله‌ی آفریقایی " بود با واقعیاتی که ملت گینه در اختیار او می‌گذاشت ، بدون
 حيله و نیرنگ روبرو می‌شد و همه‌ی تصاویر موزون کشورش را از دیدگاهی انقلابی
 تعبیر می‌کرد . اما کار او از این هم بیشتر است . در آثار شاعرانه‌اش که زیاد مشهور
 نیست می‌بینیم که به دقت لحظات تاریخی مبارزه را تصویر کرده و کردارها و
 اندیشه‌هایی را که اداره‌ی ملت بر گرد آن تبلور یافته بازگو کرده است . این است
 شعری از کیتافودبا که دعوتی است راستین به اندیشه ، راز زدایی .

سحرگاه آفریقایی

(نوای گیتار)

اگر به این شعر بلند اشاره می‌کنم به خاطر ارزش آموزشی غیرقابل انکار آن
 است . در این جا همه چیز روشن است . بیانی است موجز و آینده‌نگر . فهم این شعر
 نه تنها از لحاظ روشنفکر بلکه از نگر سیاسی نیز سودمند است . فهم این شعر به
 معنای فهم نقشی است که شخص داشته و درک پیشرفت‌های حاصله و به منزله‌ی
 صیقل دادن اسلحه‌های مبارزه است . حتی یکی از مردمان استعمار زده نیست که
 پیام این شعر را درک نکند " نامان " قهرمان میدان‌های جنگ اروپا ، نامان که
 نیرومندی و جاودانگی میهن را تضمین می‌کند ، نامان که به دست استعمارگران از پا
 درمی‌آید . این همان ستیف (۴) در ۱۹۴۵ است ، همان فورلفرانس ، سنیگون ،
 داکارولاکوس است . همه‌ی کاکاسیاه‌ها ، همه‌ی موجودات بومی که بایستی برای آزادی
 فرانسه یا تمدن انگلیس جنگ می‌کردند ، خود را در این شعر کیتافودبا می‌یابند .
 اما کیتافودبا از این هم دورتر را می‌بیند . در کشورهای مستعمره ، استعمار
 پس از استفاده از بومیان در میدان‌های جنگ از آنها برای سرکوبی جنبش‌های
 استقلال طلبانه استفاده می‌کند . اتحادیه‌های سربازان از جنگ برگشته در میان ضد

ملی‌ترین عناصر موجود جای دارند ، این شاعر برای وزارت کشور آینده‌ی آموزشی می‌دید تا نوطه‌های استعماری فرانسه را خنثی کند . پلیس مخفی فرانسه می‌کوشید تا سربازان از جنگ برگشته را هم برای درهم کوبیدن دولت مستقل گینه بکارگیرد . انسان استعمارزده که برای ملتش می‌نویسد باید ، از گذشته برای گشودن راه آینده ، بهره‌گیرد ، به عنوان دعوت به عمل و پایگاهی برای امید . اما برای تضمین آن امید و شکل بخشیدن بدان ، بایستی به عمل دست زند و جسم و روح خود را وقف آرمان‌های ملی سازد . شما می‌توانید درباره‌ی هر چیزی که در زیر نور خورشید وجود دارد ، سخن گوئید ، اما هنگامی که از آن چیز بکنایی که افق‌های تازه‌ی در زندگی بشر می‌گشاید ، سخن می‌گوئید تا روشنایی را به کشورتان ارمغان دهید و خودتان و ملتتان بر روی پاهایتان برخیزید ، در آن هنگام باید با تمام وجود خود با آن یکی شوید و همکاری کنید .

rouzaneha.org

مسئولیت انسان با فرهنگ و فرهیخته ، تنها در برابر فرهنگ ملی خودش نیست بلکه مسؤ‌ولیتی عام دارد که از آن راستا ، فرهنگ تنها یک جنبه از حیات ملی بشمار می‌آید . بومی با فرهنگ نباید انتخاب خود را محدود به حیطه‌ی خاصی از تلاش ملی سازد . تلاش برای فرهنگ ملی بیش از هر چیز به معنای تلاش برای آزادی کشور و ملت است ، یعنی آن بنیانی که بنای فرهنگ ملی تنها بر اساس آن استوار تواند شد . هیچ کوشش فرهنگی جدا از کوشش ملی وجود ندارد . برای نمونه ؛ همه‌ی انسان‌های الجزایری که با دست برهنه برضد استعمار فرانسه می‌جنگند ، نیست به فرهنگ ملی الجزایر بیگانه نیستند . فرهنگ ملی الجزایر در همان حال که نبرد ادامه دارد در زندان و در زیر گیوتین استعمار فرانسه شکل و محتوای درخور خود را می‌یابد .

بنابراین ما نبایستی تنها به غوطه خوردن در گذشته‌ها بسنده کنیم تا با کوشش‌های استعمار برای دروغ‌پردازی به مبارزه پردازیم . بایستی همراه با ریتم مبارزه‌ی مردم به کار و مبارزه پردازیم تا آینده را بنا کنیم ، زمین‌های جهش‌های آتی را فراهم سازیم . فرهنگ ملی ادبیات قومی (۵) نیست ، عامه‌گرایی انتزاعی هم که می‌خواهد روحیه‌ی واقعی مردم را کشف کند ، بشمار نمی‌آید . ته مانده‌های اعمال بی‌دلایلی که روز بروز از واقعیات کنونی ملی دور می‌شود ، هم نیست . فرهنگ ملی کلیه‌ی کوشش‌هایی است که یک ملت در حیطه‌ی اندیشه انجام می‌دهد تا اقداماتی

را که برای بازآفرینی خود و پاسداری از وجود خویش بایسته است شرح دهد و حقانیت آن را ثابت کند و آن را مورد ستایش قرار دهد. فرهنگ ملی در کشورهای ناپیشرفته بایستی جای خود را در قلب مبارزه برای آزادی باز یابد. مردمان اهل آفریقا که هنوز به نام فرهنگ آفریقای سیاه می جنگند و کنگره های زیادی برای وحدت فرهنگی برپا کرده اند بایستی امروز بدانند که نتیجه ی کوشش های آنها مانند مقایسه ی میان سکه و سنگ قبر است. rouzaneha.org میان فرهنگ های ملی سنگال و گینه سرنوشت مشترکی وجود ندارد، اما سرنوشت ملت های گینه و سنگال مشترک است، زیرا هر دو در زیر چیرگی استعمار فرانسه قرار دارند. برای نزدیکی و یکسانی فرهنگ های سنگال و گینه تنها تصمیم رؤسای دودولت کافی نیست و حتی در این جا هم مسأله ی یگانگی کامل مطرح نیست، زیرا ریتم حرکت رؤسای دولت و ملت نمی تواند کاملاً همانند باشد. هیچ دو فرهنگی نیست که کاملاً یکسان باشند. اعتقاد به امکان آفرینش یک فرهنگ سیاه، فراموش کردن این واقعیت است که کاکاسیاه دارد ناپدید می شود. همانطور که ملت هایی که کاکاسیاه را ایجاد کردند، امروز برتری اقتصادی و فرهنگی شان درهم شکسته می شود. هرگز چیزی به نام فرهنگ سیاه بوجود نخواهد آمد و هیچ سیاستمداری نمی تواند این مهم را انجام دهد. مسأله این است که به ملت ها چه جایگاهی می خواهیم بدهیم و چه نوع روابط اجتماعی می خواهیم برقرار سازیم و چه تصویری از آینده ی بشریت داریم. تنها اینها به حساب می آیند و بقیه ی چیزها جز خلط مبحث چیزی نیست.

در ۱۹۵۹ آفریقاییان با فرهنگی که در رم گرد آمده بودند یکدم از سخن اتحاد و یگانگی باز نمی ایستادند. اما یکی از کسانی که در ستایش این یگانگی از همه بلندتر سخن می گفت یعنی "ژاک را بهمانجارا" اکنون در ماداگاسکار وزیر است و همراه با دولتتش تصمیم گرفته در سازمان ملل با ملت الجزایر مخالفت کند. اگر "را بهمانجارا" با خودش صادق بود، بایستی از آن دولتی که مدعی حکومت بنا به خواست مردم ماداگاسکار است چشم می پوشید. نود هزار کشته شدگان ماداگاسکار هرگز به "را بهمانجارا" اجازه نداده اند تا با آرزوهای مردم الجزایر در سازمان ملل مخالفت کند.

فرهنگ آفریقا، تنها برگرد مبارزه ی مردمان آفریقاست که می تواند شکل گیرد،

نه برگرد ترانه‌ها و ادبیات قومی . سنگور نیز که عضو انجمن فرهنگ آفریقا است و با ما درباره‌ی مساءله‌ی فرهنگ آفریقایی کار کرده است ، از پیشنهادهای فرانسه در مورد مساءله‌ی الجزایر پشتیبانی می‌کند . سرسپردگی در راه فرهنگ آفریقایی و وحدت فرهنگی آفریقا تنها با پشتیبانی بدون قید و شرط از مبارزات آزادیبخش می‌تواند ممکن باشد . هیچکس نمی‌تواند خواستار گسترش فرهنگ آفریقایی باشد ، اگر از شریط لازم برای بوجود آمدن این فرهنگ پشتیبانی نکند .

rouzaneha.org



ویژه نامه‌ها " نشر دیگران 1 2 3